

دموکراسیِ جنگی یا افسونِ دیوانه وار بدن ها!

ناصر فکوهی



صحنه تحمل ناپذیر رابطه بدن این جوانان جنگجو و صاحب نام و نشان، با کالبد های سالم و قوی و سرشار از نشاط و خنده رویی و لذتی که از عمل خود می برند و آن بدن های بی جان، آن اجساد گمنام و بی نام و نشان، خون آلود، در هم ریخته، فروپاشیده و در نهایت فرو خفته در نوعی «بی تفاوتی» و «انفعال» مرگبار، به ناچار تصویر و واقعیت رابطه دو جهان ثروتمند و فقیر، دو جهان سامان یافته و نا به سامان را برای ما القا می کند: گویی زمزمه توهماتی را می شنویم که به صداهایی محسوس تبدیل می شوند، به دعاهایی که سر به آسمان بلند می کنند.

تصاویر ویدیویی که از اواخر هفته گذشته (۲۱ دی ماه ۱۳۹۰ / ۱۱ ژانویه ۲۰۱۲) در قالب یک فیلم کوتاه ویدیویی در شبکه های اینترنتی به گردش در آمد، ظاهرا کابوسی که گروهی معتقد بودند می توان و باید به فراموشی سپردش (زندان ابوغریب) را در اذهان بیماری که هنوز تصور می کنند رسیدن به اهداف بالای اخلاقی و اجتماعی و سیاسی از جمله دموکراسی، از خلال جنگ امکان پذیر است، زنده کرد: چهار تفنگدار دریایی امریکایی در حال ادرار کردن بر اجساد افغان هایی که ظاهرا در درگیری با آنها کشته شده اند! این ویدیو به سرعتی باور نکردنی میلیون ها بار در یوتیوب دیده شد و چنان ضربه ای به نظام های شناختی و افکار عمومی وارد کرد که نه تنها پنتاگون بلافاصله از پی گیری و اجرای «سخت ترین مجازات» علیه این تفنگدارن (که در حال حاضر همگی آزاد هستند و تنها بازجویی شده اند) صحبت کند، بلکه بار دیگر رابطه واقعی هژمونیک میان فرهنگ ها در جهان امروز را، در حقیقت خود و نه در گفتمان های زیباسازی شده (eugenized) و فرازش یافته (sublimed) استعماری و پسا استعماری آن، به نمایش در بیاید.

واقعیت در آن است، که آنچه در این فیلم دیده می شود، نه به دلیل ذات عمل شنیع انجام شده، بلکه بیشتر به دلیل گذشتن از مرز یک «تابو» که ویرانی و ویرانگری یک نظام اخلاقی را در اوج خود نشان

می دهد، تحمل ناپذیر است؛ بدن هایی قدرتمند، مسلح، خندان و پر نشاط که بر اجساد بی دفاع، لاغر و نحیف و از کار افتاده که احتمالا پیش از مرگ فیزیکی خود نیز بدن هایی بیمار و گرسنه بوده اند، ادرار می کنند. نمادگرایی این صحنه، برغم تحمل ناپذیری اش، به حدی بالا است که نمی تواند به تنهایی نظام کنونی جهان را به تصویر بکشد؛ جهانی که در آن قدرت و پول حرف نخست را می زنند و جنگ در تصویری از نوعی اشرافیت دروغین تعریف و تبیین می شود که هرگز در تاریخ وجود نداشته است؛ تصویری واژگون نسبت به تصاویر زیبا و قهرمان سازی شده از جنگ های خیالین نیروهای «آزادی بخش» سخن می گویند که به همراه خود آزادی و دموکراسی و چشم اندازهای روشن و طلایی برای جهانی آرام و آرامش بخش را به همراه می آورند، هر چند «ناچار بشوند» برای رسیدن به این اهداف مقدس، «خشونت های کوچکی» نیز از خود نشان دهند؛ ماکیاولیسم در بدترین و کج فهم ترین درک از آن؛ تصویری که هم بسیار به واقعیت کثیف (در معنای فیزیکی کلمه) جنگ نزدیک است و هم به فرهنگ کنشگرانی که آن را انجام می دهند. در بسیاری از تفسیرهایی که در امریکا و اروپا درباره این «واقعه» بیان شدند، بر دو نکته اساسی تاکید شده بود:

نخست آنکه این واقعه، در حقیقت یک «واقعه» نیست، بلکه گویای رویدادهایی «پیش پا افتاده» و «روزمره» است که در تمام جنگ های که لااقل اروپا در طول صد سال اخیر شاهدش بوده است به کرات اتفاق افتاده و اگر اینجا توهین و تحقیر و شکنجه و آزار و بی رحمی نثار اجساد بی جان می شود، در بسیاری از آن موارد بی شمار، زندگانی هدف بوده اند که رنج و درد و تحقیر را در معنای جسمی و روحی آن تا عمق وجود خود حس می کرده اند و اگر هم از این ماجراها زنده بیرون آمده باشند، زندگی برای مابقی عمر برایشان به یک کابوس شکنجه وار بدل شده است.

و سپس آنکه کنشگران این واقعه، «امریکایی» هایی واقعی و امروزی هستند که نه لزوماً از آن جهت که در جنگ و در افغانستان هستند، بلکه به مثابه رفتاری «روزمره» چنین می کنند، شاید صرفاً برای سرگرمی و از آنچه می کنند فیلم «یادگاری» نیز می گیرند تا لذت را برای خود ابدی کنند، خشونتی روزمره و درونی شده در جامعه ای که همه ارزش ها را به کالاهایی قابل مبادله کرده است و الگوی کثیف در تمام معانی فیزیکی و ذهنی خود را به تمام جهان تسری داده است و هر چند سال یکبار، تصمیم بدان می گیرد که زندگی مردمان جهان را به گونه ای دیگر که بیشتر با منافع مقطعی اش هماهنگی دارد، در

بیاورد. جامعه ای ورشکسته از لحاظ اقتصادی، اما بر پا و استوار به توان قدرت نظامی و حضور جهانی نظامیان خشن و بی رحمش در کنار دیکتاتورهای دیروز و امروز و فردایش که خود یا مستقیماً بر سر کار آورده شان و یا به قدرت یافتن آنها مستقیم و غیر مستقیم یاری رسانده، می رساند یا خواهد رساند.

صحنه تحمل ناپذیر رابطه بدن این جوانان جنگجو و صاحب نام و نشان، با کالبد های سالم و قوی و سرشار از نشاط و خنده رویی و لذتی که از عمل خود می برند و آن بدن های بی جان، آن اجساد گمنام و بی نام و نشان، خون آلود، در هم ریخته، فروپاشیده و در نهایت فرو خفته در نوعی «بی تفاوتی» و «انفعال» مرگبار، به ناچار تصویر و واقعیت رابطه دو جهان ثروتمند و فقیر، دو جهان سامان یافته و نا به سامان را برای ما القا می کند: گویی زمزمه توهماتی را می شنویم که به صداهایی محسوس تبدیل می شوند، به دعاهایی که سر به آسمان بلند می کنند:

از یک سو: دعا و توهم جهان سومی های بیچاره ای که نمی دانند باید بر گذشته و اکنون خود بگریند یا بر آینده ای که هر روز چشم اندازهایش تیره تر می شود؛ جهان سومی هایی حتی از نوع «روشنفکر و دانشگاهی» اش که هم اصرار دارند همه این تصاویر و سخنان و نوشته ها را تبلیغات دشمنان دموکراسی به حساب می آورند و از جهان اولی ها نیز سرسختی بیشتری برای نفی «تعمیم داشتن» این «رفتارهای شنیع یک گروه اقلیت» در «دموکراسی های پیشرفته» اصرار می ورزند و حتماً آرزو و اطمینان نشان آن است که جنگ برای آنها معنا و «دستآورد» هایی دیگر خواهد داشت و نه چون زنجیره ای از هزاران هزار بار تکرار جنایات و پستی ها و بی رحمی ها، بلکه به مثابه جشنواره از «نور و شادی» بروز خواهد کرد و قلب تاریخ، برای یک بار هم که شده، نه بر اساس خشونت و بی رحمی و شقاوت، بلکه برای دل آنها و بر اساس قوانین احساسی و احساسات طریف و هر چند ابلهانه ایشان خواهد تپید.

و اما از سوی دیگر: دعا و توهم بسیاری از امریکایی های «پوریتن»، و مسیحیان کاتولیکی که هنوز روزهای یکشنبه از خواب برخاسته، جامگان پاکیزه خود را بر تن می کنند و در شهرها و روستاهای کوچک و دور افتاده خویش به کلیسا های زیبای محلی خود می روند و پای صحبت کشیشانی می نشینند تا برایشان از پاکی روح انسانی و ضرورت اعتراف به گناهان نشان برای آمرزش سخن بگویند. همه آدم های ساده ای که گاه خود را بسیار پیچیده می پندارند تا جدی که هنوز بر این

باورند که خواهند توانست جهان آینده را با صلح و پاکی و صفا و دموکراسی بر اساس پایه ها و اعمال بی رحمانه ای بر پا سازند که به زور جنگ و خونریزی، به زور فرو ریختن بمب ها و کشتن و به آتش کشیدن غیر نظامیان، به زور کودتاهای بی شمار (ایران مصدق، شیلی آلنده، ...) و نابودی شانس های دموکراسی آنجا که حقیقی بودند و به ارمغان آوردن «دموکراسی» های دروغین آنجا که دیگر تقریبا هیچ شانسی برای تحقق ندارند، پاداشی است که خداوند نثار فرزندان شان می کند: فرزندان با بدن هایی سفید، زیبا، شاداب و سالم و پرنشاط تا به جنگ شیاطین رنگین، زشت، خشمگین، آلوده و ملال آور بروند.

آمین!